

■ دکتر منصوری لاریجانی: استاد حسن زاده خیلی بر این نکته تاکید داشت که علم برای علم نیست، بلکه علم برای این است که انسان به فقر و ناداری ذاتی خودش پی ببرد. کسانی که در حوزه عرفان و علوم انسانی تحصیل می کنند باید روز به روز به فقرشان در برابر ذات احدیت بیشتر واقف شوند. معنای حدیث نبوی «الفقر فخری» این نیست که انسان بی چیز و گدا باشد، بلکه به این معناست که نیازمندی انسان به خدا روز به روز افزون شود

یادنامه «وطن امروز» به مناسبت ارتحال ملکوتی علامه ذوقنون حضرت آیت الله حسن زاده آملی

علامه حُسن



دکتر اسماعیل منصور لاریجانی در گفت و گو با «وطن امروز» عنوان کرد

معرفت نفس؛ کانون سلوک علامه

مقرون به معرفت باشد آن کسی که کار او کشاورزی است و یک پندار با معرفت انجام می دهد به خدا می رسد ولی بندهای که علوم عقلی و نقلی را بدون این منظور فرا می گیریم به خدا نمی رسیم و این علم حجاب راه من می شود. استاد حسن زاده خیلی بر این نکته تاکید داشت و می فرمود علم برای علم نیست، بلکه علم برای این است که انسان به فقر و ناداری ذاتی خودش پی ببرد. کسانی که در حوزه عرفان و علوم انسانی تحصیل می کنند باید روز به روز به فقرشان در برابر ذات احدیت بیشتر واقف شوند. معنای حدیث نبوی «الفقر فخری» به این معنا نیست که انسان بی چیز و گدا باشد، بلکه به این معناست که نیازمندی انسان به خدا روز به روز افزون شود تا جایی که به قول مولوی:

«ما که باشیم ای تو ما را جان جان تا که ما باشیم با تو در میان هم بگو تو هم تو بشنو هم تو باش ما همه باشیم با چندین تراش»

حضرت استاد حسن زاده مصداق تام و تمام اظهار فقر و فاقه در برابر ذات پروردگار متعال بود و این حالت به تماشای اعمال و گفتار ایشان مشهود بود.

علامه حسن زاده آملی با آنکه جامع معقول و منقول بود لکن آن چیزی که حضرت استاد بسیار به آن اهمیت می داد و آن را غایت تمام علوم حتی علم الهی می دانست، معرفت نفس بود. در روایت شریفه وارد شده است که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» کسی که خود را بشناسد، تحقیقا پروردگارش را می شناسد. هر کس که به خودشناسی و معرفت نفس رسید خداوند متعال را می شناسد و به تبع آن هستی را می شناسد و به تبع آن خلق و انسان ها را می شناسد. در یک جمله می توان گفت جوهر معرفت شناسی و هستی شناسی، خودشناسی است. حضرت استاد پیوسته این آیه شریفه سوره نوح را تلاوت می فرمود: «وَعَدَّ حَقَّكُم مَطُورًا» او شما را طور طور آفرید. اطوار جمع طور است به این معنا که خداوند شما را درجه درجه و پله پله آفرید. انسان مراتب و درجات درونی دارد که باید این مراتب نفس و مراتب وجودی را طی کند. به تعبیر مولای رومی:

«زبان هایت پنهان در جهان پایه پایه تا عیان آسمان هر گره را نزدبانی دیگرست هر روش را آسمانی دیگرست»

قرآن کریم می فرماید: «اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ

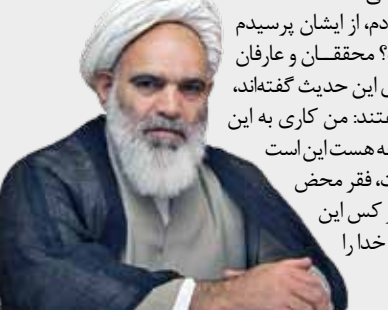
عروج عارفانه علامه حسن زاده آملی^(ره) برای ایشان وصال و برای ما خاک نشینان فقدان بزرگی بود. سالک مجاهدی که باقیمانده نسل عارفانی بود که حجاب دنیا را کنار زده اند و به غیب هستی راه برده اند، سخن گفتن از علامه حسن زاده آملی کار آسانی نیست ولی چه می توان کرد که باید در حد بضاعت کوشید. در این یادنامه مختصر، گذری خواهیم داشت به زندگی، روش و منش علامه دهر حسن زاده آملی، با گفتارهایی از آیت الله حسن زاده آملی، دکتر اسماعیل منصور لاریجانی از شاگردان علامه حسن زاده آملی؛ باشد که مقبول درگاه حضرت حق افتد.

آیت الله حسن زاده در گفت و گو با «وطن امروز»:

علامه، دینداری را بالاترین ریاضت می دانست

رحلت علامه حسن زاده آملی (ره) حقیقتا مصیبت عظمایی است. من می بینم درباره رحلت ایشان می گویند علامه حسن زاده آملی، ملکوتی شد یا از قید حیات رفت. این تعبیر برای ایشان صحیح نیست، ایشان آسمانی بود، ملکوتی بود، این حیات بود که در قید ایشان بود، ایشان سالیان سال بود از قید حیات آزاد شده بود. مثنوی و روش ایشان، سلوک به سمت قله توحید بود، آن هم سلوکی که کاملا مبتنی بر شریعت و احکام الهیه بود. علامه حسن زاده آملی، سالیان بسیار ریاضت کشیده بود و چه کشیده بودا یک بار ایشان به من گفت فلانی، همین جیک جیک هایی هم که می کنم (این تعبیر خودشان بود، منظورشان حرف هایی بود که در جلسات درس و موعظه درباره عرفان و سلوک می زدند)، همگی اثر آن اربعین هائی است که داشته ام. گاهی سالکی یک اربعین ریاضت می کشد، گاهی ۲ اربعین، گاهی ۳ اربعین، ولی علامه حسن زاده آملی اربعین در اربعین ریاضت کشیده بود، این را هم می گفت که بالاترین ریاضت، همین دینداری است، همین انجام واجبات و ترک محرمات است؛ حلال خوردن، حلال گفتن، حلال نگاه کردن، این ها بالاترین ریاضت است. ایشان در ادامه می فرمود: اگر یک انباری باشد که گنجایش زمین را داشته باشد، همه این انبار ارزن باشد، بعد به پرندهای بگویند دانه دانه این ارزن ها را جا به جا کن، و او این کار را بکند، انبار که خالی شد دوباره آن را پر کنند، نه یکبار، نه ۲ بار، بلکه ۴۰ بار، می فرمود شما باید اینقدر در راه خدا زحمت بکشید تا به شما نگاهی کنند، اما آن نگاه خیلی می ارزد و ارزشش را دارد. بعد هم این مصرع را چاشنی این سخن می کرد: گرد گله توتیای چشم شد مطلب بزرگ / اگر دگر گله، توتیای چشم گرگ. این بیت از جناب شیخ بهایی است در بیان این مطلب که اگر مقصود بزرگ است، همت هم باید بلند باشد. این مسیری بود که علامه حسن زاده آملی رفته بود و به نهایت و قضاوی این مصداق رسیده بود. فقر خودش را در برابر کبریایی خداوند متعال ادراک کرده و مقصد این حدیث شده بود که «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، هر کس خودش را بشناسد، خدا را می شناسد.

یکبار در محضر ایشان بودم، از ایشان پرسیدم معنای این حدیث چیست؟ محققان و عارفان چندین و چند وجه در معنای این حدیث گفته اند، نظر شما چیست؟ ایشان گفتند: من کاری به این وجوهی که گفته اند ندارم، آنچه هست این است که همه ماسوی الله فقیر است، فقر محض است، عین نداری است، هر کس این را ادراک کند، وجدان کند، خدا را شناخته است.



راه خورشیدی

شدم ولی بچهها با سرودها و بازی نگذاشتند استراحت کنیم، من که خسته بودم با بچهها و مادرشان دعوا کردم، در حالی که نباید دعوا می کردم، بالاخره در محیط خانواده پدر باید با عطفوت رفتار کند. پس از لحظاتی ناراحت شدم، به حدی که اشکم جاری شد. از خانه بیرون رفتم و مقداری میوه و شیرینی برای بچهها خریدم تا شاید دل شان را به دست آورم و از ناراحتیم کاسته شود. کتاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دلی را نشکن که اگر شکسته شد، قابل التیام نیست، چنانچه اگر ظرف سنگینی شکست، با لایم اصلاح نمی شود.

زمین و آسمان بر من تنگ شد و احساس کردم نمی توانم در امل بمانم. از امل بیرون آمدم، به قصد عزیمت به تبریز و محضر آقا سید محمدحسن الهی به تهران آمدم. پاسی از شب گذشته بود، به خیابان باب میامین رفته و پس از تهیه بلیت عازم تبریز شدم. هنگام آن صبح به تبریز رسیدم و به مدرسه طالبیه رفتم. پس از خواندن نماز صبح کردم تا مقداری از روز بگذرد. آنگاه پس از پرس و جو به منزل آقای الهی رفتم. وقتی در رزم خانمی پشت در آمد. خود را معرفی کردم و پرسیدم: آقا تشریف دارند؟ پس از چند لحظه آقا خودشان آمدند و پس از خوشامدگویی مرا به منزل بردند.

پس از لحظاتی احوال پرسسی اظهار داشتند: من نمی دانستم شما قم هستید یا امل، لذا می خواستم نامه ای به اخوی (علامه طباطبایی) بنویسم تا نامه را به شما برساند. با تعجب عرض کردم: آقا! چه اتفاقی افتاده که می خواستید مرا در جریان بگذارید؟

فرمودند: من خدمت آقای قاضی مشرف شدم و سفارش شما را به ایشان کردم ولی حاج آقای آملی (استاد خیلی مؤدب بودند و مرا حاج آقای آملی دانستن رفتار با شما راضی نبودند) با شنیدن این جمله تا لاله گوش سرخ شدم، عرض کردم: آقا چطور؟ چرا راضی نبودند؟

فرمودند: ایشان به من گفتند آقای آملی بطور هوس این را دارد. در حالی که با عائلانش اینطور رفتار می کند؟ بعد فرمود: حاج آقای آملی! داستان رفتار با عائله چیست؟ زیانم بند آمد و اشکم جاری شد و بالاخره به ایشان ماجرا را عرض کردم.

فرمود: آقا چرا؟! اینها امانت خدا در دست ما هستند. به قم بازگشتم و کل ماجرا را نیز خدمت آقای علامه طباطبایی عزیز عرض کردم و ایشان هم تعجب کرد و پس از سکوت زیادی فرمود: «آقای قاضی بزرگمردی است».

بعد سر بلند کرد و به آن ۲ نفر گفت این زمین می گوید من برای هیچ یک از شما نیستیم، بلکه شما ۲ نفر مال من هستید! آن دو مستاصل از علامه راه چاره خواستند که ایشان می گویند: در این زمین مسجدی بسازید که ثواب آن به پدرتان برسد و آن دو چنین می کنند و الان در آن زمین، مسجدی بنا شده است.

■ اگر اینها آدم هستند، ما که هستیم؟! (راوی: علامه حسن زاده آملی)

گهگاه استاد ما آیت الله میرزا مهدی الهی قمشه ای - مترجم و مفسر معروف قرآن - سفر می کردند و به قم می آمدند و ما میزبان شان بودیم. شبها او و تاله ایشان شنیدنی بود، برای شان فرق نمی کردند سفر باشند، حضر باشند، کسی باشد، کسی نباشد، یک ساعت کوچکی همراهشان بود، آن را کوب می کردند، سر موقع بیدار می شدند و شروع به مناجات می کردند. شاعر هم که بودند، از اشعار خودشان، از دعاها، از مناجات های معصومین تلقیف می کردند و می خواندند، و حالا گریه نکن، کی گریه بکن!

علامه حسن زاده آملی می فرمودند: یک شب که ایشان میهمان ما بودند، یک آقای همیهمان ما بود، ما که چنین حالت هایی را از جناب آقای قمشه ای برها دیده و شنیده بودیم، برای مان عادی بود اما برای میهمان ما تا زگی داشت. صبح که صبحانه را آماده کرده و نشسته بودیم، این میهمان گفت:

اگر اینها آمدند، ما که هستیم؟! اگر اینها بنده خدایند، ما که هستیم؟! این بر نامه هر شب آقای الهی قمشه ای بود!

■ توبیخ علامه از سوی آیت الله قاضی! (راوی: علامه حسن زاده آملی)

بنده در گذشته به مدت ۲۵ سال در ایام تعطیلات حوزه تهران و قم، به شهرمان امل می رفتم و روزی چند درس و بحث برای آقایان و سروران خود داشتم که جلسات پربرکتی بود. چندی قبل مرحوم آقای الهی مرضی شده و در بیمارستان نکویی قم بستری شده بودند، من هم در خدمت شان بودم. ایشان پس از بهبودی، چند روزی قبل از عزیمت من به امل به شهر تبریز رفتند. در امل در مسجد سیزه میدان مشغول درس و بحث و اقامه نماز شدم. روز دوم پس از نماز به منزل آمدم. پس از ناهار آماده استراحت

زندگی علامه حسن زاده آملی به خودی خود، یکی از آیات و تجلیگاه های ظهور جمال و علم و قدرت الهی است، از این رو گذری بر این زندگی پربرکت و کلام طبیعی که از شجره طبیعه وجود علامه حسن زاده آملی صادر شد، به انان الهی انسان ساز و سالک ساز است. به همین منظور نگاهی اجمالی خواهیم داشت بر گوشه ای از سیره و کلام این عالم ربانی و عارف توحیدی.

■ مهربان چون رسول خدا

وظیفه هر مسلمانی است که هر روز خود را شبیه تر به درگاه خدا، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کند، چرا که این فرمان خداست. در حدیثی نقل شده است پیامبر خدا فرمود: «یا شما را از شبیه ترینان به خود ما با خبر نسازم؟

گفتند: آری ای رسول خدا! فرمودند: هر کس خوش اخلاق تر، نرم خوتر، به خوشبختی نیکو کار تر، نسبت به برادران دینی اش دستداری تر، بر حق شکبایتر، خشم را فروخورنده تر و با گذشت تر و در خورشنده و خشم با تصاف تر باشد» همین ها دستورات سلوکی است و امثال علامه حسن زاده آملی با اطاعت از این دستورات به مقامات بالای عرفانی رسیده اند، این در حالی است که ما فکر می کنیم دستورات سلوکی یکسری حرف های عجیب و غریب است که با هزار پیچ و خم باید به آنان عمل کرد.

فرزند علامه حسن زاده درباره رفتار حضرت علامه با فرزندان و خانواده می گویند: «پدر یک دفتر جیبی کوچک داشتند که هنوز باید در میان وسایل شخصی شان باشد، آن را خیلی منظم خط کشی کرده و مواردی را در آن نام برده بودند. از جمله نماز، روزه، برخورد با مردم، برخورد با فرزندان و خانواده، برخورد با شاگردان و... هر روز برای هر کدام از این موارد به خودشان نمره می دادند. یک بار که دفترچه ایشان را نگاه می کردم، دیدم یکی از مواردی که نمره آن بالا بود، رفتار با فرزندان و خانواده بود. نهایت احترام را نسبت به مادرمان داشتند، سر سفره هیچ گاه از ایشان نشنیدیم به مادر بگویند این غذا چیست که درست کرده ای و اعتراض کنند. مادر هر چه سر سفره می گذاشت، می خوردند و تشکر می کردند و می گفتند این کارها، وظیفه شما نیست، لطف شماست».

علامه حسن زاده آملی آنقدر به همسر خود علاقه داشتند که ایشان را در یکی از اتاق های خانه خود دفن کردند، نه در قبرستان عمومی شهر و نام این اتاق را «بیتالرحمه» یعنی «خانه مهرورزی»

گذاشتند

■ نصف مال من و نصف مال تو (راوی: علامه حسن زاده آملی)

استاد ما مرحوم علامه ابوالحسن شعرانی دچار فقر شدیدی بودند. به رغم همه آن تخصص و علم و معرفت که داشتند، دچار فقر جیبی بودند.

من شاگرد و فرزند ایشان که گاهی اوقات تبلیغ می رفتم، آنچه را که به من داده بودند، در محضر ایشان می گذاشتم و می گفتم: من آنچه دارم مال شماست، هر چه می خواهید بردارید! ایشان به خاطر آن فقری که داشتند، بزرگواری می کردند و بر من منت می گذاشتند و آنچه بود، تقسیم می کردند و می گفتند: نصف مال تو و نصف مال من!

■ ما سلاهی مذهب می خواهیم نه درویش و قلندر! (راوی: آیت الله حسن زاده آملی)

در نخستین جلسه حضور در محضر علامه حسن زاده آملی، ایشان از من پرسیدند: شما در علوم و معارف عقلی چه خوانده اید؟ گفتم: بنایه الحکمه، نهایه الحکمه و مقداری از منظومه را خوانده ام. ایشان فرمودند: آقا جان! شما که چیزی نخوانده اید، شما باید درس بخوانید. گفتم: چشم درس را می خوانم ولی الان من بیشتر در بی نکته های اخلاقی و درس های روحانی و معنوی هستم تا درس های رسمی و معمولی. فرمودند: نمی شود آقا جان! ما می خواهیم ملای مذهب تربیت کنیم، نه درویش و قلندر!

■ شما هر دو مال من هستید!

فرزند علامه حسن زاده خاطرهای را برای نخستین بار از ایشان نقل کرد و گفت: در مسیر تردیدم در منطقه لاریجان به آب آسنگ که در قدیم ماشین کمتر بوده و ایشان بیشتر با اسب یا قاطر طی طریق می کردند، روزی ۲ نفر که بر سر مالکیت یک زمین با هم اختلاف داشتند، علامه را می بینند و می گویند موضوع را به ایشان ارجاع می دهیم تا علامه حکم کنند.

آنها موضوع را طرح کردند و اسناد را نشان دادند. علامه بعد از شنیدن سخنان آنها روی زمین نشست و گوش خود را روی خاک گذاشت؛ گویی که دارد صدای زمین را می شنود!



وطن

زندگینامه

روایت یک عمر خداجویی

علامه حسن زاده آملی ۲۱ بهمن سال ۱۳۰۷ هجری شمسی در روستای ایرای لاریجان امل متولد شدند و در حجر کفالت و تحت مراقبت پدر و مادری الهی، بزرگوار و اهل یقین، تربیت و پرورش یافتند. استاد حسن زاده می فرمایند: در عنفوان جوانی و آغاز درس زندگانی که در مسجد جامع امل سرگرم به صرف ایام در اسم و فعل و حرف بودم و محو در فرا گرفتن صرف و نحو، در سحرخیزی و تهجد عزمی راسخ و ارادتی ثابت داشتم؛ در رؤیای مبارک سحری به ارض اقدس رضوی تشریف حاصل کردم و به زیارت جمال دل آرای ولی الله اعظم ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه و علی آباؤه و ابناءه آلا ف التحیه و التثنا نایل شدم.

در آن ليله مبارک که قبل از آنکه به حضور باهرالنور امام علیه السلام مشرف شوم، مرا به مسجدی بردند که در آن مزار حبیبی از اجداد الله بود و به من فرمودند در کنار این تربت ۲ رکعت نماز حاجت بخوان و حاجت بخواه که برآورده است. من از روی عشق و علاقه مفرطی که به علم داشتم، نماز خواندم و از خداوند سبحان علم خواستم.

سپس به پیشگاه والای امام هشتم سلطان دین رضا - روحی لرتنه الفسداء، و خاک درش تاج سرم - رسیدم و عرض ادب کردم. بدون اینکه سخنی بگویم، امام که آگاه به سز من بود و اشتیاق و التهاب و تشنگی مرا برای تحصیل آب حیات علم می دانست، فرمود نزدیک بیا، نزدیک فتم و چشم به روی امام گشودم دیدم با دهانش آب دهانش را جمع کرد و بر لب آورد و به من اشارت فرمود که بنوش، امام خم شد و من زانم را در آوردم و با تمام حرص و ولع که خواستم لب های امام را بخورم. از کوثر دهانش آن آب حیات را نوشیدم و در همان حال به قلبم خطور کرد که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: پیغمبر اکرم (ص) آب دهانش را به لبش آورد و من آن را بخوردم که هزار در علم و از هر دری هزار در دیگری به روی من گشوده شد. پس از آن امام علیه السلام طس الارض را عملا به من بنمود، که از آن خواب



نوشین شیرین که از هزاران سال بیداری من بهتر بود به در آمدم، به آن نوید سحرگهی امیدوارم که روزی به گفتار حافظ شیرین سخن به ترم آیم که: دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند/ و ندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی/ آن شب قدر که این تازه براتم دادند
من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب/ مستحق بودم و اینها بر کاتم دادند

مهاجرت به تهران

پس از آن در شهریور ۱۳۲۹ هجری شمسی به تهران آمدم و چند سالی در مدرسه مبارک حاج ابوالفتح (رحمه الله علیه) به سر بردند و باقی کتب شرح لمعه از علم و خاص قوانین تا آخر جلدین آن را در محضر شریف مرحوم آیت الله آقا سید احمد لاسانی (رضوان الله تعالی علیه) درس خواندند. در محضر علامه شعرانی و بعد از آن چندین سال در مدرسه مبارک مروی به سر بردند و به ارشاد جناب آیت الله حاج شیخ محمد تقی آملی (قدس سره) به محضر مبارک علامه حاج میرزا ابوالحسن شعرانی طهرانی (علیه الله مقامه) رسیدند و آن بزرگوار چون پدری مهربان، سالیانی دراز در کنف عنایتش، خویش را به تربیت و تعلیم ایشان مصرف داشتند - به مدت ۱۳ سال - و از فزونی چند درمی به روی ایشان گشودند. در آن سنوات استاد آیت الله حاج میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی (قدس سره) از قزوین به تهران تشریف فرما شدند و اقامت فرمودند که به هدایت جناب استاد شعرانی به حضور شریفش تشریف یافتند و چند سالی (۵ سال) در محضر مبارک ایشان و همچنین حکیم الهی حضرت آیت الله الهی قمشه ای نیز به تحصیل علوم عقلی و نقلی و عرفانی پرداختند.

مهاجرت به قم

دوشنبه ۲۵ جمادی الاول سال ۱۳۲۳ هجری قمری برابر با ۲۲ مهر ۱۳۲۲ هجری شمسی به قصد اقامت در قم، تهران را ترک کردند. بعد از ورود به قم، تدریس معارف حقه الهی و تعلیم فنون ریاضی را شروع کردند. حضرت استاد علامه به مدت ۱۷ سال از محضر قدسی علامه طباطبایی (ره) بهره بردند. علاوه بر محضر علامه طباطبایی، ایشان از مجلس درس برادر ایشان آیت الله سیدحسن الهی طباطبایی نیز که از حکیمان و عارفان میرز بود، بهره مند شدند. عمر شریف علامه حسن زاده آملی یکسره در کسب علوم الهی، تعلیم معارف الهی و سلوک توحیدی گذشت تا اینکه در منزل آخر، صبحگاه سوم مهرماه سال جاری دار فانی را به سوی زندگی ابدی ترک کردند. عاش سعیدا و مات سعیدا